

آدمی است که  
 می فهمد، آدمی  
 است که ذهنش  
 منسجم است،  
 آدمی است که برنامه  
 دارد، آدمی است  
 که طراحی دارد و  
 آدمی است که با  
 همه وجود خودش  
 در صحنه است و از  
 جان خودش مایه  
 می گذارد و برآیندش  
 هم این است که  
 کارهایی می کند  
 کارستان این تحلیل  
 من در دوره حیات  
 ایشان بود

است که می فهمد، آدمی است که ذهنش منسجم است،  
 آدمی است که برنامه دارد، آدمی است که طراحی دارد و آدمی  
 است که با همه وجود خودش در صحنه است و از جان خودش  
 مایه می گذارد و برآیندش هم این است که کارهایی می کند  
 کارستان؛ این تحلیل من در دوره حیات ایشان بود، اما این نافی  
 این نبود که مدام ایشان را تأیید کنم، من تقریباً جلسه‌ای نبود  
 که با حاج قاسم بحث نکنم، چه در دوره‌هایی که به صورت  
 کارشناس در دوره انقلاب‌های عربی جلسات هفتگی داشتند  
 که یک قرارگاهی داشتند و آن زمان من به صورت کارشناسی  
 می رفتم در جلسات هفتگی یا دو هفته یکبار ایشان شرکت  
 می کردم و هنرنمایی داشتم شفاف می گفتم. هیچ وقت کاری به  
 این نداشتم که مثلاً رئیس در جلسه چه چیزی را می پسندد.  
 من نظرات اجتهادی خودم را می گفتم، وضع این است، این  
 کارها اگر انجام شود خوب است، این کارها انجام شود بد  
 است؛ یعنی می خواهم بگویم اینها با هم قابل جمع هستند،  
 اینها با هم تناقض ندارند.  
 دوستی که قبل از ما بود با ایشان از نزدیک کار می کرد و  
 راحت بودند با همدیگر، شاید ایشان ترجیح شان این بود که

در دستگاه‌های ادراکی نمی فهمند. مثلاً شاید مسأله بازیگری ما  
 در منطقه شده بود یک مسأله شدید اختلافی در سطح اجتماعی  
 ایران یا برخی از سطوح سیاسی، یکی از برکت‌های خون شهید  
 سلیمانی این بود که در تشییع جنازه ایشان تقریباً اجزای مختلف  
 ملت ما متحد شدند با همدیگر و جریان‌ها و فضاها سیاسی و  
 اجتماعی مختلف. این برکت شهادت بود، به نظر من برکت  
 کوچکی هم نبود؛ یعنی شهید سلیمانی با پیکر خودش که تکه تکه  
 شد در لحظه شهادت دوباره یک طوری ملت ایران را و همه را حول  
 یک حداقل‌هایی متحد کرد و فکرمی کنم که در واقع وجود معنوی  
 او و نماد اسطوره‌ای او و شخصیت کاریزماتیک او کاردهایی دارد که  
 بعد از شهادت او هم ادامه دارد و تا مدت‌ها کارکرد خواهد داشت.

‹ باتوجه به اینکه وزارت امور خارجه و نیروی قدس با یکدیگر  
 تعاملاتی دارند، آیا در این تعاملات پیش آمد که شما با حاج قاسم  
 دچار اختلاف بشوید؟

من با قاسم همیشه بحث می کردم ولی همیشه دوستش  
 داشتم، در حیاتش، در غیابش، در وزارت خارجه و در غیر وزارت  
 خارجه همیشه گفتم من برای این قامت احترام قائم. آدمی



معاون وزیر خارجه عوض نشود، تلاش هم کردند تا روزهای آخر  
 با آقای دکتر ظریف که ایشان معاونشان را عوض نکنند، همان  
 معاونی که بود، بماند. به هر حال به هر دلیلی وزیر خارجه  
 تصمیم گرفته بود که معاون خودش را عوض بکند، و من  
 سخنگو بودم، از من خواست که برگردم به حوزه تاریخی خودم  
 که حوزه عربی است و معاون عربی آفریقایی بشوم. قاعدتاً  
 باید وقتی که شروع کردیم به کار با حاج قاسم، ایشان باید گارد  
 می داشت نسبت به من دیگر، چون تلاش کرده بود تا روزهای  
 آخر که معاون قبلی بماند. شاید برخی نیروهایی هم که با  
 ایشان کار می کردند یا برخی کاتولیک‌تر از پاپ‌ها هم دنبال این  
 بودند که بین ما و حاج قاسم شکافی ایجاد شود و ایشان ما را  
 تحویل نگیرد. من با قاسم کار می کردم صدیق من صدقک،  
 دوستش داشتم با تمام وجود، و هرچه که به عقلم می رسید  
 سعی می کردم منتقل کنم به این سیستم برآیند تصمیم‌گیری  
 ملی ایران و رابطه شفافی با ایشان داشته باشم. ایشان این  
 خصلت انسانی را داشت که خیلی راحت با من رفیق شد. خوب  
 دوردور ایشان من را می شناخت و رابطه دوستانه و بدون گاردی  
 با هم داشتیم.

